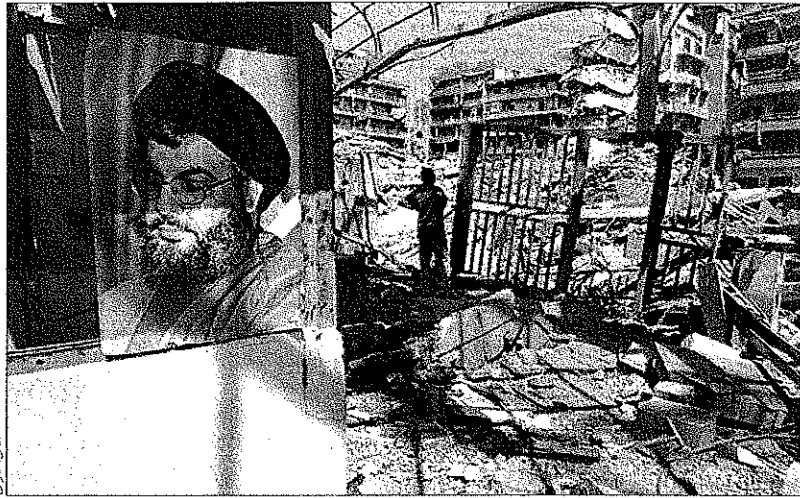


دام مکارانه اسرائیل و آمریکا نقش بر آب شد

محسن مسرت



این موضوع را مدنظر داشت که اگر حزب‌الله در حالی که در تنگنای سختی قرار گرفته و تهدید خود را واقعیت می‌بخشد و تل‌آویو را با موشک‌های میان‌برد مورد هدف قرار می‌داد، آن وقت تشدید بحران و خشونت در منطقه قطعی می‌شد. ایالات متحده و اسرائیل در صورت بروز چنین حادثه‌ای، آن را مترادف با هدف قرار دادن موجودیت اسرائیل قلمداد کرده و احتمالاً بدون هیچ تأخیر و مجوزی از شورای امنیت دست به بمباران مراکز حساس نظامی و لجستیکی منطقه می‌زدند. برطبق این پیش‌بینی آیا می‌توان این فرصت را کاملاً دور از عقل دانست که هدف ارتش اسرائیل این بود که حزب‌الله را برای اقدام به عملیاتی که چنین پیامدهای سنگینی به همراه دارند، تحریک کند. تندروان در رهبری ایالات متحده در جنگ لبنان موقعیتی را باز یافتند که در آن به ماجراجویی جنگی بعدی خود - که آن را به هیچ‌رو رها نکرده‌اند - جامه عمل پوشانند. با آتش‌بس توافقی در جنگ اخیر - در صورتی

که دوامی داشته باشد - فعلاً این طرح شکست خورده است. این عدم موفقیت را در مقاومت حزب‌الله و نیز در چارچوب این واقعیت می‌توان ارزیابی کرد که حزب‌الله موشک‌های میان‌برد علیه تل‌آویو را به کار نگرفت و از این راه به دامی که بر سر راهش بود، نیفتاد. خودداری از دادن درخواست فوری آتش‌بس به اسرائیل توسط جامعه اروپا و به ویژه صدراعظم خانم مرکل و وزیر امور خارجه آقای اشتاین مایر تنها خطر موجود را تشدید کرده است. معلوم نیست که آیا این امر بر ایشان واضح و آشکار شده است؟ بوش، چنی و رامسفیلد بی‌واهمه در تلاش برای ایجاد «خاورمیانه جدید» خود هستند. اولمرت، پرز و سایر بلندمرتبان نظامی اسرائیل همچنان معتقدند که با خون فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها قادرند امنیت منطقه را بالا ببرند. واقعیت این است که اتحادیه اروپا و دولت جمهوری فدرال آلمان آگاهانه و یا - حتی بدتر از آن - ناآگاهانه در مسؤلیت وجود گسترده سایه جنگ در منطقه خاورمیانه کمافی‌السابق شریک و سهیم‌اند. هنوز زود است قضاوت کنیم که آیا این آتش‌بس پایدار می‌ماند یا خیر، ولی تا زمانی که چشم‌اندازی برای یک راه‌حل کلی و همه‌جانبه به وجود نیامده، جنگ لبنان قطعاً آخرین جنگ نخواهد بود. این جنگ بیش از هر زمان دیگری نزاع اسرائیل - فلسطین را به همان فضای ژئوپولیتیکی سوق داده که به آن تعلق دارد، یعنی فضایی که همه بحران‌های منطقه اسرائیل با فلسطین، لبنان، سوریه در آن به یکدیگر گره خورده‌اند. برای ایجاد راه‌حلی پایدار هیچ امکان دیگری باقی نمانده جز تدارک هرچه سریع‌تر یک کنفرانس همکاری و امنیت مشترک در سطح کل منطقه. همان‌گونه که پایان جنگ سرد نیز از کنفرانس همکاری و امنیت مشترک اروپا (KSZE ۱۹۷۳) در هلسنکی آغاز شد.

ترجمه: احمد احقری
روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشاو

از قدرت سلاح‌های اتمی بهره‌مند است و طرف دیگر با سلاح‌های سنتی به قلب سرزمین حریف دست می‌یابد. گرچه به واسطه تأثیر روانی و معنای سمبلیک آنها از دید اسرائیلی‌ها این موشک‌ها به ابزار تهدیدکننده موجودیت اسرائیل ارزیابی می‌شوند. معنای عمیق‌تری از هدف جنگی اسرائیل برای دوام کویدن پایگاه‌های موشکی حزب‌الله در لبنان در همین امر می‌تواند نهفته باشد. موضوع بر سر خنثی‌سازی کامل سلاح‌های تهاجمی حزب‌الله بود که می‌تواند نومحافظه‌کاران آمریکا را در طرح‌های یک اقدام محتمل ایالات متحده و اسرائیل علیه ایران، از مشکل استراتژیک رها سازد، تحت چنین شرایطی می‌توان به این نتیجه رسید که گروگان‌گیری دو سرباز اسرائیلی توسط حزب‌الله برای اسرائیل فرصت طلایی بزرگی بود تا پس از گذشتن تنها چندساعت از واقعه به نقشه‌های تهاجمی خود که از قرار معلوم مدت‌های مدید طراحی شده بودند، جامه عمل پوشانند و از این راه به مصاف حزب‌الله بروند. برای تحقق این مقصود انگیزه‌های محکمی موجود است. اولاً اسرائیل می‌خواست از تهدیدهای موجود در مرزهای شمالی خود خلاص شود. ثانیاً خطرناک‌ترین هم‌پیمان دشمن سوگندخورده خود را با قدرت نظامی تهدیدزای آن در مقابل سلاح‌های اتمی اسرائیل از سر راه بردارد. این بسترهای حرکت به غایت وسیع نیز به روشنی نشان می‌دهند به چه علت ایالات متحده و انگلستان به اسرائیل برای حمله زمینی چراغ سبز نشان داده‌اند. موضوع در لبنان بسی فراتر از صرف برقراری امنیت مرزهای شمالی اسرائیل بوده است. از دید این گروه کشورهای سه‌گانه اروپایی و ایالات متحده، بازی دوگانه‌ای در پیش گرفته‌اند. آنها از یک سو ایران را با ارائه بسته مشوق به همکاری دعوت می‌کنند و از سوی دیگر با پیشبرد جنگ لبنان پیش‌درآمد اقدام علیه ایران را تدارک می‌بینند. باید

هدف اعلام شده تهاجم اسرائیل به لبنان خلع سلاح کامل حزب‌الله و ایجاد منطقه‌ای امن برای اسرائیل در جنوب لبنان بود. این اقدام بنابه اظهارات رسمی برای از بین بردن دائمی خطر حمله موشک‌های کاتیوشا توسط حزب‌الله صورت گرفت. معذک با نگرشی دقیق‌تر مشخص می‌شود که بهانه رسمی اسرائیل سرپوش گذاشتن بر اهداف واقعی بسیار فراتری بوده‌اند. موضوع بر سر ایران و ایجاد یک «خاورمیانه جدید» است. چرا این جنگ - که با وجود آتش‌بس هنوز خاتمه نیافته - این قدر با بحران ایران پیوند خورده و چرا واشینگتن اینقدر در به تأخیر انداختن آتش‌بس به طور سیستماتیک کوشا بوده است؟ چیزی که کوفی عنان با تلخ‌کامی از آن شکوه داشت. استفاده از موشک‌های کم‌برد که قادر به زدن شمال اسرائیل و یا موشک‌های میان‌برد که می‌توانند تل‌آویو را هدف قرار دهند از جمله ابزار تسلیحاتی حزب‌الله است. این موشک‌ها در محاسبات استراتژیک با انگیزه مقابله با بمب‌های اتمی اسرائیل در رابطه با الگوی نظامی - سیاسی «توازن وحشت» در نظر گرفته شده بودند چرا که این اجسام پرنده قادرند قلب این کشور و در نتیجه موجودیت آن را به طور جدی مورد تهدید قرار دهند. این همان طرح آشنای الگوی نظامی - سیاسی «توازن وحشت» است که از دوران جنگ سرد شرق و غرب به ارمان گرفته شده است. این الگو بر این اصل پایه‌گذاری شده که مخاطب‌های دعوا (دو کشور یا دو قطب جهانی) با تهدید به نابودی قطعی همدیگر از خشونت نظامی و کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی توسط طرف مقابل جلوگیری می‌کنند زیرا در غیر این صورت آن طرف که اول به خشونت بپردازد، خود در مرحله دوم نابود خواهد شد و اما در این میان تنها امر نوظهور و تازه‌ای که در این دعوا می‌توان تشخیص داد این است که یک طرف



اشتباه تاریخی عرفات عامل تفرقه در فلسطین

محسن مسرت
ترجمه: حمید بهشتی

جنگ داخلی در فلسطین است. مسوولیت اصلی فاجعه در فلسطین فقط متوجه اسرائیل نیست که به خاطر ایدئولوژی صهیونیستی اش هیچ حکومت فلسطینی را بر نمی‌تابد. مسوول آن ایالات متحده امریکا هم هست که با اسرائیل به مثابه پل استراتژیک خود در منطقه همکاری عمیق دارد. مسوول آن اتحادیه اروپا هم هست که تا حد پوچ ساختن هویت خود به هر ساز اسرائیلی می‌رقصد، در همین حال باید گفت سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات نیز مسوول این تفرقه‌اند، زیرا از همان آغاز مذاکرات اسلو حق حاکمیت ملی فلسطینی را قربانی انحصارطلبی گروهی کردند. به خاطر بی‌اوری چون چگونه قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ به وجود آمد. در سال ۱۹۸۷ اولین جنبش انتفاضه در مناطق اشغالی آغاز شد. در سال ۱۹۸۸ از درون سازمان‌های خودگردان تعاونی در نوار غزه حماس پدیدار شد که در آغاز کار، اسرائیل آن را به خاطر تضعیف ساف و ایجاد شکاف میان فلسطینیان تحمل می‌کرد. سازمان آزادیبخش فلسطین و رهبر برجسته آن عرفات در هجرت تونس هوشیارانه احساس خطر کردند که در حال دست دادن میدان عمل به نفع نسلی جوان‌تر هستند که ایدئولوژی‌اش در تمامی سرزمین عربی به سرعت در حال گسترش و جایگزینی ناسیونالیسم

جنگ و جدالی که در فلسطین در مقابل چشمان ما به وقوع می‌پیوندد مطابق الگوی آشنایی صورت می‌گیرد که از زمان قرارداد اسلو در سال ۱۹۹۳ به نحو شگفت‌آوری تکرار می‌شود، گاهی با شدت زیادتر و گاهی کمتر. «افراطیون فلسطینی» را به عهد «می‌کشند»، وزرای دولت فلسطین را دستگیر می‌کنند، منازل آنها را ویران می‌کنند، تاسیسات سازمان‌های فلسطینی را با خاک یکسان می‌کنند و تانک‌های اسرائیلی تا کنار مرزهای شهرها به پیش می‌روند. ضربات نظامی اسرائیل طبق اطلاعیه‌های رسمی، گاهی به خاطر تادیب فلسطینیان و گاهی به خاطر پیشگیری از «ترور آنها» صورت می‌گیرند. «افراطیون فلسطینی» از هر دسته‌ای که باشند تفاوتی ندارد. پیش از فوت عرفات و سپس قبل از پیروزی حماس در انتخابات ژانویه ۲۰۰۶، گردان‌های الاقصی به رهبری مروان برغوثی و نیز رهبران حماس هدف حملات اسرائیلیان بودند. اکنون عمدتاً حماس است که به خاطر آرزوی استقلال فلسطینیان و به خاطر کرامت انسانی و آزادی قربانی می‌دهد. سال‌هاست که اسرائیل با حکومت فلسطین فقط در حال جنگ است به جای آنکه طبق قرارداد اسلو یا مطابق روند «نقشه راه» با آن به مذاکره بپردازد. مذاکره با عرفات را رد می‌کردند، زیرا بنا به ادعای اسرائیل در میان فلسطینیان طرف مذاکره‌ای وجود نداشت و با حماس نیز حاضر به مذاکره نشدند، چرا که موجودیت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسند. حال نظری دقیق‌تر به چگونگی درگیری‌های اخیر بیفکنیم. ملک عبدالله پادشاه عربستان سعودی در ماه فوریه به موفقیّت شگرفی نائل شد. بدین قرار که دشمنی خونین میان قوای حماس و سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) را خاتمه داده و محمود عباس و خالد مشعل رهبر حماس را در مکه مقدس به تشکیل دولت جدید فلسطین وادار کرد که البته این کار بدون فشار سیاسی و قول کمک مالی صورت نگرفت. سپس آنها توافق مکه را در عمل پیاده کردند. حتی در هشتم فوریه حماس حاضر شد قراردادهایی که ساف بسته بود که شامل قرارداد اسلو و به رسمیت شناختن تلویحی موجودیت اسرائیل بود را نیز بپذیرد. با این حال اولمرت حاضر نشد دولت واحد فلسطینی را به رسمیت بشناسد. بوش و مرکل نیز یک‌دیگر از سیاست مبارزه‌جویانه اسرائیل تبعیت کردند، اتحادیه اروپا از به رسمیت شناختن دولت مشترک حماس و ساف سر باز زد و از پرداخت کمک‌های مالی آنها خودداری کرد. با این حال حماس همچنان به آتش بسی که از ژانویه ۲۰۰۷ یک طرفه خود را بدان مفید ساخته بود، پایبند ماند. اولمرت به جای استقبال از این سیاست، به تحریکات و حملات عمدی به غیرنظامیان فلسطینی و حماس اقتدر ادامه داد، تا اینکه به خشونت متقابل که خواهانش بود، رسید.

در ۲۴ آوریل، پس از آنکه ۹ تن فلسطینی در هفته‌های قبل قربانی حملات اسرائیل شده بودند، حماس بر اثر فشار طرفدارانش آتش‌بس یک‌جانبه را لغو کرد. از آن زمان مجدداً جنگ حاکم شد. آنگاه تنها آغاز مجدد حملات متقابل حماس و ساف نیست که در نتیجه فشار از خارج و سیاست تحریم و تفرقه به وجود آمده است بلکه نگرانی از این است که مبادا حکومت فلسطین متلاشی و فلسطین به جنگ داخلی دچار شود. به نظر می‌رسد که هدف اسرائیل واقعاً هم ایجاد

خویش شد. سیاست اسحاق رابین و شیمون پروز با تمام زیرکی که داشتند بر این مبنا بود که حماس که دولت اسرائیل را قاطعانه رد می‌کرد، از روند مذاکرات اسلو دور نگاه دارند. عرفات و ساف به جای اینکه به دنبال راه‌حلی بروند که به رغم مشکلات بی‌شمار آن مورد اجماع کلیه فلسطینیان باشد و با تکیه بر مشروعیتی متکی بر آن قرارداد صلح را امضا کرده و حماس را نیز برای آینده به آن پایبند کنند ترجیح دادند حماس و بخشی از ملت فلسطین را از مذاکرات و تصمیمات کنار بگذارند. در حالی که نه تنها سرنوشته سازمان آزادیبخش فلسطین بلکه سرنوشته تمامی ملت روی میز مذاکره بود.

عرفات و ساف با این سیاست حذف عمیقاً اصول دموکراتیک حاکمیت ملی را زیر پا گذاشتند و با توجه به ضعف مشروعیتی که بدان دچار بودند، راهی را برای رابین و پروز گشودند که نزدیک به تمامی اهداف مورد نظر اسرائیل را تأمین کرد در حالی که برای فلسطینیان چیزی به جز قول‌های ختالی از هرگونه تضمین باقی نماند. این توافق هیچ یک از اهداف اساسی فلسطینیان را (که عبارت از کشوری مستقل، بیست‌مقدس شرقی به عنوان پایتخت، برچیدن محله‌های جدید التاسیس یهودی در سرزمین‌های اشغالی و بازگشت مهاجرین فلسطینی بود) مدنظر قرار نداد. حتی بدتر از این نیز بود: حماس با کنار گذاشته شدن از قرارداد اسلو عملاً مجبور شد آن را به شدت مردود دانسته، به رسمیت شناختن اسرائیل را غیرقابل معامله شمارد و هرچه بیشتر به سوی عملیات نظامی رو کند که این روند با عملیات انتحاری و سایر فعالیت‌های تروریستی اوج گرفت. بدین قرار تفرقه میان فلسطینیان ساختار دائمی یافت. با پیروزی حماس در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۶ در آزادانه‌ترین انتخاباتی که فلسطین تاکنون به خود دیده بود، اکثریت ملت فلسطین نه تنها ساف غوطه‌ور در فساد را کنار گذاشت، بلکه خلئی را نیز که ساف با ضرباتش به اصول دموکراسی و حاکمیت ملی وارد کرده بود، پر کرده و اشتباه تاریخی عرفات را جبران کرد.

آنگاه شگفت‌آور اینکه در این مقطع کاندولیزا رایس و آنگلا مرکل و تمامی مقامات بلندپایه اتحادیه اروپا - و به عبارت دیگر همان نمایندگان دنیای غرب که قصد آموزش دموکراسی به اعراب را دارند- پای پیش نهاده و حکومت حماس را که با رعایت کلیه اصول دموکراسی انتخاب شده و لذا مشروعیت یافته بود، تحریم کردند. بدین منوال رایس، مرکل، اشتاین مایر، بلر و سایرین از این ردیف بزرگ‌ترین خیانت را به اصول جهانشمول دموکراسی و حاکمیت ملی کردند. علاوه بر آن تحریم مالی و سیاسی حماس و دولت واحد فلسطین موجب این شد که میلیاردها انسان، فراتر از مرزهای عربی و ممالک اسلامی امید و باوری را که نسبت به دموکراسی و آینده خویش داشتند از دست بدهند. رهبران سیاسی به اصطلاح دموکرات غرب با حمایت بی‌چون و چرای خویش از سیاست «تفرقه بیفکن و حکومت کن» اسرائیل، در جنگ دائمی اسرائیل و فلسطین شریک جرم‌اند. زیان آنها به آرمان‌های دموکراسی به مراتب بیش از ضرر به‌ای است که مخالفان بنام آن، از جمله القاعده، هرگز قادر به آن نخواهند بود.

منبع: فرانتاگ